

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

سالروز تخریب بارگاه ائمه هدی، موالیان عظام مان حضرت حسن بن علی بن ابی طالب و
علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و ارواحنا فداهم خدمت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و همه
شیعیان و موالیان آن بزرگواران بلکه همه کسانی که از انسانیت برخوردار هستند، ولو
منتحل به دینی و ادیان نباشند، متأسفانه دنیای اسلام مبتلا شده است به افرادی
که بسیار کج اندیش و از خصوصیات حتی انسانی دور هستند، و در فهم ظواهر و امور
واضح هم واقعاً ناتوان هستند و بارگاهی را که مردم آن‌ها را مظهر عباد صالح خدا
می‌دانند و به خاطر این در مقابل آن‌ها متواضع هستند و دلداده آن‌ها هستند و این دلدادگی
هم علاوه بر این که یک امر طبیعی است مأموّره خدای متعال هست. موّد ذی القربی
خدای متعال از بندگان خواسته است، و کجای این اظهار ارادت‌ها و بارگاه داشتن‌ها و
ساختن بارگاه شرک به خدای متعال است؟ واقعاً انسان در حیرت می‌ماند که چگونه
این‌ها این چنین برداشت می‌کنند؟ این وهابیت متحجر و این امور را یک امور شرک‌آمیز
می‌دانند و با این جسارت‌ها و هتاک‌ها تقرب به خدا می‌خواهند بجویند. این‌ها همان نسلی
هستند که سیدالشهداء حسین بن علی سلام الله علیه و اولاد و اصحاب گرامی‌اش را
آن‌جور فجیعانه به قتل می‌رسانند و با این کار قصد تقرب به خدای متعال می‌کنند. خدای
متعال ان شاء الله جامعه اسلامی را از این افکار و از این انسان‌ها ان شاء الله خالی
بفرماید.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنَا وَ عَجَبَةَ وَلِيِّنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا».

علی‌اُئی حال با دلی‌آکنده از سوز و گداز و حسرت این واقعه مولمه و عظیمه را باز هم
خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که
مشرف به شرف زندگی در جوار مرقد شریف ایشان هستیم و به همه شیعیان و موالیان
اهل بیت علیهم السلام تسلیت عرض می‌کنیم و امیدواریم که خدای متعال در دنیا و آخرت
دست ما از دامان آن بزرگواران کوتاه نفرماید و ما را جزء خادمان راستین و ذابین از آن
بزرگواران قرار دهد ان شاء الله.

محقق خوئی قدس سره که قائل شدند به این که استصحاب در شبهات حکمیه جاری
نیست نه لقصور المقتضی و این که ادله استصحاب نمی‌گیرد، بلکه لتعارض دو فرد از
استصحاب در این موارد، استصحاب بقاء مجعول و استصحاب عدم جعل، که نتیجه این

شد که اقوی در نظر این هست که این تعارض برقرار نیست و عمده وجه در عدم وقوع تعارض فرمایش شیخنا الاستاد که ما در جعل احتمال می‌دهیم که ازلی باشد. بنابراین استصحاب عدم جعل نمی‌توانیم جاری کنیم. فقط استصحاب بقاء مجعول هست. بنابراین اقوی جریان استصحاب در شبهات حکمیه است. محقق خوئی قدس سره استثناء فرمودند از این فرمایش خودشان مواردی را که جعل نمی‌خواهد و جعلی از طرف شارع سر نزده است. در این موارد خب وقتی جعلی نداریم، جعلی از شارع سر نزده است قهراً ما استصحاب عدم جعل دیگه نداریم. اصلاً جعلی نبوده است و جعل نمی‌خواهد تا این‌که استصحاب عدم جعل جاری بشود. کبرای کلی این است که هر جا (در نظر شریف ایشان) هر جا جعلی از طرف شارع نیاز نیست یا نیست، آن موارد ولو شبهه شبهه حکمیه باشد استصحاب جاری است چون دیگه معارضی به نام عدم جعل نداریم. برای این کبرای کلی مثال‌هایی ایشان زدند.

یکی از مثال‌ها مواردی است که مثلاً شک در اباحه می‌کنیم. فرض کنید به مثالی که در دراسات فرمودند که این‌جا دراسات بهتر از مصباح‌الاصول مطلب را بیان کرده. فرض کنید می‌فرمایند عصیر تمری، عصیر تمری که خرما مثلاً، این را بجوشانند کلام در این است که این عصیر تمری بعد الغلیان حرام می‌شود شرب آن مانند عصیر عنبی و قبل از ثلثان یا این‌که نه؟ خب این‌جا وقتی که عصیر تمری هنوز به غلیان نیامده باشد می‌دانیم حلال است. بعد الغلیان شک می‌کنیم که آیا آن حلیّت باقی است یا نه؟ خب (بنحو شبهه حکمیه)، این‌جا استصحاب بقاء حلیّت می‌خواهیم بکنیم. آیا این‌جا استصحاب عدم جعل حلیّت برای این مقطع و برای این حصّه جاری است تا بگوییم معارضه می‌کند؟ بگوییم قبل از غلیان حلال بود؟ خب استصحاب می‌کنیم بقاء حلیّت را که این می‌شود استصحاب بقاء مجعول، خب بگوییم یک وقتی هم شارع جعل نکرده بود حلیّت را، بعد فهمیدیم برای آن مقطعی که غلیان پیدا نکرده حلیّت را جعل کرده. نمی‌دانیم این حلیّت را برای بعد الغلیان هم جعل کرده یا نه؟ استصحاب می‌کنیم عدم جعل حلیّت را برای بعد الغلیان، پس تعارض می‌کند. ایشان می‌فرمایند نه، چرا؟ چون حلیّت احتیاج به جعل ندارد. چرا؟ برای این‌که حلیّت خودبه‌خود وجود دارد. دین آمده الزامیات را بیاورید. چیزهایی که خودبه‌خود وجود دارد کار ندارد شارع به آن، اگر یک جایی هم فرموده حلال، فلان، این‌ها ارشاد کرده، قانون شرع نیست، ارشاد است. ممکن است کسی غافل باشد توجه نداشته باشد، حالا به او فرمودند. پس یک اموری است که خودبه‌خود وجود دارد حلیّت، کاری که شارع می‌آید می‌کند این است که با جعل حکم الزامی؛ حالا وجوب یا حرمت، آن حلیّت را، چون حلیّتی که وجود دارد مغیا است خودبه‌خود به این‌که مگر که شارع و من له الامر الزام کند و الا خودبه‌خود وجود دارد. این یک بیان که بگوییم حلیّت یک امری است که خودبه‌خود وجود دارد. احتیاج به جعل ندارد. این یک واقعیتی است مگر این‌که شارع بیاید حرمت جعل کند، وجوب جعل کند و امثال ذلک.

یک بیان دیگری که یک مقداری از این بیان به ذهن و فهم نزدیک‌تر است این است که همه چیزها، همه کارها الا ما شدّ از کارهایی که در دیدگاه عقل، این‌ها قبیح هستند؛ همه کارهایی که قبح عقلی ندارند، همه این‌ها حلال است بین عقلاء، بناء عقلاء برای ساماندهی زندگی‌شان این است که همه‌ی کارها حلال است الا بعضی کارهای خاص که خب قبح آن روشن است مثل قتل نفس مثلاً بلاوجه یا بعض فحشاء و منکراتی که عقلاء عالم آن‌ها را قبول دارند. بقیه کارها حلال است. من جمله از آن کارها چیه؟ شرب عصیر تمری است. شارع هم این‌جا نیامده جعل حکم کند همراه شده، حرف درستی دارند می‌زنند. شارع همراهی کرده، در این موارد که شارع همراهی می‌کند نه این‌که قانون دیگری می‌آید جعل

می‌کند، می‌گوید خب درست دارند می‌گویند دیگه، پس دیگه شارع قانون ندارد، جعلی ندارد. بله، همراهی می‌کند با...، خودش هم من العقلاء هست بلکه رئیس العقلاء است به قول...، همراهی می‌کند اما دیگه قانون جعل نمی‌کند. مثلاً حکومت‌ها هم همین‌جور است یا پارلمان‌ها و مجالس عالم هم همین‌جور است. مثلاً می‌آیند قانون جعل می‌کنند برای این‌که شما یک ماده قانونی جعل کنند که جایز است که شما راه بروید. جایز است که شما مثلاً فرض کنید بخواهید. همه این را می‌گویند قانون نمی‌خواهد این‌ها، این‌ها یک چیزی عقلاء دارند و درست هم هست. آن‌ها هم بما أنهم انسان همراه هستند. حالا شارع هم همین‌جور است. پس بنابراین ما استصحاب بقاء حلیّت را می‌کنیم ولی چون شارع در این‌جا جعلی از او سر نزده، کاری به این حوزه نداشته که بیاید قانون برایش جعل بکند دیگه استصحاب عدم جعل قانون نداریم. تا شما بگوییم استصحاب بقاء حلیّت معارضه می‌کند با استصحاب عدم جعل حلیّت از طرف شارع برای این‌جا، خب این یک مورد که ایشان بیان فرمودند. فرمودند که ...

س: بقاء حلیّت؟؟ حلیّت مجعول است؟

ج: بله آقا؟

س: بقاء حلیّت را استصحاب کنیم حلیّت مجعول است؟

ج: مجعول نیست، نه.

س: پس چرا استصحابش می‌کنیم؟

ج: مگر اشکال دارد؟ چیزی که ما ...، حیات زید مجعول است؟ مجعول قانونی است؟ نه، شک داریم زید زنده است یا نه؟ استصحاب می‌کنیم بقاء حیاتش را برای آثاری که می‌خواهیم بر او مترتب کنیم.

س: جزئی ...

ج: فرموده است که (حالا اجازه بدهید) «ثم إنه لا يخفى أن ما ذكرناه من عدم جریان الاستصحاب في الشبهات الحكمية مختص بالاحكام الإلزامية من الوجوب و الحرمة، و أما غير الإلزامی فلا مانع من جریان الاستصحاب فيه، و لا يعارضه استصحاب عدم جعل الإباحة، لما ذكرنا سابقاً من أن الإباحة لا تحتاج إلى الجعل»، إباحه اصلاً احتیاج به جعل ندارد. «فان الأشياء كلها على الإباحة».

بعد برای اثبات این مطلب هم همان‌طور که قبلاً هم این مطلب گذشت در آن‌جایی که بعضی این اشکال را کردند گفتند این استصحاب عدم جعلی که شما اجراء می‌کنید و او را معارض استصحاب بقاء مجعول قرار می‌دهید خودش در رتبه قبل معارض دارد. و در اثر معارضه با آن تساقط می‌کنند، سر استصحاب بقاء مجعول سالم می‌ماند. آن استصحابی که می‌گفتند با آن معارض است چی بود؟

س: عدم جعل حلیّت ...

ج: همین استصحاب عدم جعل حلیّت بود. یعنی مثلاً همین مثالی که این چند روز داشتیم؛ آب قلیلی که تَجَسَّسَ بالملافاة، قبل از این‌که تُمَمَّ كَرّاً می‌دانیم حرمت شرب داشت. بعد

که تُمَمَّ کَرّاً خب ما استصحاب این حرمت شرب را که استصحاب مجعول است داریم. شما می‌آمدید می‌گفتید استصحاب عدم جعل حرمت برای زمانی که تُمَمَّ کَرّاً داری، مستشکل این استصحاب عدم جعل حرمت معارض است با استصحاب عدم حلیّت، برای این که ما می‌دانیم بالاخره یا از این دوتا خارج نیست که، یا حرمت جعل کرده یا حلیّت جعل کرده و چون رتبه جعل مقدم است بر مجعول، پس در آن رتبه استصحاب عدم جعل حرمت با استصحاب عدم جعل حلیّت تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. سر استصحاب بقاء مجعول سالم می‌ماند. این اولین اشکالی بود که طرح شد. محقق خوئی از این اشکال همان‌جا جواب داد. فرمود که استصحاب عدم جعل حلیّت جاری نیست. چون همه چیز... این جعل نمی‌خواهد، حالا این‌جا تصریح هم می‌کنند که جعل نمی‌خواهد این‌ها که، این‌ها خودبه‌خود هست. این یک بیان.

یک بیان دیگر که توی، از ثنایای کلام ایشان هست این است که ولو به این که عقلاء بناءشان بر این است، شارع هم ردع نکرده و همراهی کرده ...

س: ردع نکرده یعنی امضا کرده؟

ج: نه، نه، این از جاهایی است که معنای عدم ردع و امضا این نیست که قانون آمده جعل کرده، یعنی همراهی کرده او هم، دیگه قانون تشریع نکرده، عملاً همراه با عقلاء است. آن هم مثل عقلاء؛ همین بناء را دارند.

خب آن‌جا به یک سلسله روایاتی ایشان استدلال فرمود. این جا هم تکرار می‌کنند آن‌ها را، می‌فرمایند که لقوله علیه السّلام: «اسکتوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ عَنْهُ». هر چی خدای متعال از او ساکت شده، وحی نفرموده فلان چیز حرام است، نمی‌دانم فلان چیز واجب است، کار نداشته باشید شماها، همین‌طور بگویند حلال است دیگه. یا این جمله مبارکه که «کَلَّ مَا يَأْكُلُ مَا حَبَّ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مُوَضَّوعٌ عَنْهُمْ» هر چی خدای متعال علمش را مستور داشته از بندگانش، وجوبی بوده ولی مستور است، حرمتی است مستور است فهو موضوع عنه، این برداشته شده از آن‌ها، وضع عنها ای رفع. و هم چنین این فرمایش: «إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ لَكثَرَةِ سَوَالِهِمْ»، هی رفتند پرسیدند مسئله برای‌شان درست شده، خب نمی‌خواهد بروید سؤال بکنید تا گیر بیفتید. از این‌ها نتیجه چی می‌گیریم؟ نتیجه می‌گیریم که اگر ما نرویم سؤال بکنیم و جوابی ندهند ما آزاد هستیم. آن کارها برای ما مباح است. یا وقتی که وحی‌ای به مال نرسیده، مطلبی به ما نرسیده خودبه‌خود، ما هم باید ساکت باشیم، کاری نداشته باشیم، زندگی‌مان را بکنیم. ایشان از این نصوص مبارکه استشهاد فرموده که فرموده: فالمستفاد من هذه الروایات أنّ الأشياء علی الإباحة ما لم یرد أمر أو نهی من قبل الشارع، فإنّ الشریعة شرّعت للبعث إلى شیء أو النهی عن الآخر» بعث کند بگوید واجب است؟ مستحب است؟ یا یک چیز را حرام کند یا مکروه بسازد؟ «لا لیان المباحات، فلا مجال لاستصحاب عدم جعل الإباحة، لكون الإباحة متیقنة، فالشک فی بقائها» می‌دانیم جعل شده، حالا شک در بقائش می‌کنیم «فیجری استصحاب بقاء الإباحة بلا معارض»، بلکه این‌جا، نه تنها معارض ندارد بلکه آن إباحه یک معارض دارد و آن این است که شما می‌گویید خب، آیا شارع حرمت این‌جا جعل فرموده یا نه؟ استصحاب عدم حرمت را می‌کنید. استصحاب عدم حرمت با إباحه معارض است دیگه، حرام نیست. الزامی آیا در این‌جا هست یا نه؟ استصحاب عدم الزام می‌کنی، این معارض آن إباحه هست. پس إباحه یک امر مسلم مفروغ‌عنه‌ی است. این یک مورد که مال صورت إباحه هست.

س: إباحه بمعنی الاخص هم هست.

ج: بله؟

س: إباحه بمعنی الاخص؟؟

ج: بله، إباحه بمعنی الاخص، بله.

خب این بحثش گذشت سابقاً که گفتیم این روایاتی که در این جا وارد شده، خود ایشان این روایات را در بحث برائت به آن تمسک فرمودند. یعنی مفاد این ها حلیّت واقعی نیست، حلیّت ظاهری است. «ما حجب الله علمه عن العباد» یعنی به شما نرسیده، وجوبی به شما نرسیده، حرمتی به شما نرسیده، این مرفوع...، مثل حدیث رفع است. «رُفِعَ ما لا يعلمون». نه این که در واقع نیست. یعنی در مقام شک این برداشته شده، حالا رُفِعَ خودش یا رُفِعَ عقابش که مرحوم شیخ اعظم در حدیث رفع و این ها هم آن مرفوع را عقاب می دانند. یعنی مؤاخذه اش، عقابش برداشته شده، حالا یا این که بگویم خودش برداشته شده به یک نحو تسامحی، چون عقابش برداشته شده ادعا می شود که خودش برداشته شده تا تصویب هم لازم نیاید. خب این، بعض این نصوصی که ایشان می فرمایند که خود ایشان در آن جا به آن استدلال فرموده. و اما آن «اسکتوا عما سكت الله عنه»، آن هم خب اشکالی که شاید آن جا شده بود که این روایت ضعف سند دارد. اما آن جا عرض کردیم که این روایت هم در نهج البلاغه هست و سید رضی اسناد جزمی داده هم در موارد دیگری بود که مجموعاً گفتید حجّیت سند دارد. مرحوم ابن ادریس فرموده اجماع داریم در نقل این روایت. علاوه بر این که اسناد داده جزماً فرموده متفق علیه است این روایت. ابن ادریس هم از کسانی است که خبر واحد، حجّیت خبر واحد را قبول ندارد. بنابراین وقتی ایشان ادعا می کند که، یعنی اسناد جزمی می دهد باید یا تواتر داشته یا محفوف به قرینه بوده و امثال ذلک. بیاناتی که کردیم که خلاصه از نظر سند قابل تصحیح هست. خب، «اسکتوا عما سكت الله عنه» قهراً این باید مقید بشود به بعد الفحص، بعد التعلّم، به خاطر ادله وجوب تعلّم که در روایات هست دیگه، آن جا که باب، وجوب تعلّم که ما باید برویم سراغ این که احکام الهی را تعلّم بکنیم. و الا از ما دارد که در قیامت سؤال می کنند که چرا این کار را انجام ندادی؟ می گوید آقا، نمی دانستم. می گوید «هَلَّا تَعْلَمْتَ»، چرا نرفتی یاد بگیری؟ این آیه مبارکه نفر که «فَلَوْ لَا تَعَرَّ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» (توبه/122) پس چی می گوید این؟ می گوید بروید تفقه کنید. تفقه یعنی چی؟ یعنی یاد بگیرید دیگه، بعد هم بیایید یاد بدهید. پس این روایتی که می فرماید «اسکتوا عما سكت الله عنه» مقید است به ضرورت فقه و مذهب که اهل این مذهب باید بروند تعلّم بکنند منتها اگر رفتید امام جوابی نداد، شارع جوابی نداد دیگه اسکتوا، دیگه اصرار نکنید که آقا حتماً باید حکم واقعی را به من بگوی این جا. بیان احکام واقعی خودش یک روالی دارد، طبق یک مصالحی است. به خصوص در شریعت ما که اطلاع داریم یک متد ویژه ای را شارع اتخاذ فرموده، فلذا ما می بینیم که بین مطلق و مقیدش، بین عام و خاصش گاهی یک قرن فاصله انداخته، این تدریجیت در بیان احکام، روی مصالحی که خود شارع می داند این روش خاصی است که اتخاذ فرموده است. بنابراین «اسکتوا عما سكت الله عنه» یعنی «اسکتوا عما سكت الله عنه» بعد از این که شما به وظیفه فحوص و تعلّم و این ها عمل کردید حالا اگر شارع ساکت شد و نفرمود چیزی، در بعض روایات هم هست که فرمودند که هی اصرار نکنید اگر من بگویم دیگه واجب می شود برای شما. آمدید سؤال کردید بله وظیفه تان بود بیایید سؤال بکنید. آمدید

سؤال کردید حالا ما دیگر جواب ندادیم، حالا که جواب ندادیم دیگر شما هم ساکت باشید راجع به این که حکم واقعی این جا چی هست؟ خب احتمال واقع را می‌دهید اگر قواعد ظاهری برای شما جعل کردیم گفتیم در این موارد برائت است خب به برائت، یا اگر او هم نبود عقل‌تان می‌گوید قبح عقاب بلا بیان است، اگر هم مثل شهید صدر و مرحوم آقای داماد و مرحوم

س: حاج آقا چرا به چیز استناد نکردید

ج: بله آقا؟

س: چرا به «لا تسيلوا عن اشیاء» استناد نمی‌فرمایید؟

ج: آن هم باز مقید است «إن تبد لكم تسؤکم» آن هم همین جور است، به آن ضرورتی که هست که هرکسی متدین به یک دینی بشود می‌داند آن دین امر و نهی دارد، پس باید برود دنبالش که یاد بگیرد دیگر.

س: یا برای صدر اسلام می‌فرمودید ...

ج: بله؟

س: این که توجیه‌اش می‌فرمودید ممکن است برای صدر اسلام باشد در آن صدر اسلام دیگر فحص

ج: بله حالا آن هم یک توجیه است ولی توجیه اقوی که این روایاتی که مخصوصاً از امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه هست و این‌ها که از صدر اسلام خیلی آمده بود این طرف، بنابراین این روایات باید مفادش این است و منافاتی ندارد با این که حلیت مجعول شرع باشد، این نفی نمی‌کند که حلیت هم مجعول شرع است.

و اما «انما هلك الناس كثرة سؤالهم» آن هم دیگر همین جور است، «لكثرة سؤالهم» مثل همان سؤالات بنی‌اسرائیل است دیگر که وقتی مأمور شدند که بقره‌ای را مثلاً ذبح کنند هی این چیه؟ این چیه؟ هی سؤالات بنی‌اسرائیلی کردند کار را برای خودشان مضیق کردند. این جا هم همین جور است، كثرت سؤال برای همین مسأله است که باز این‌ها مقید است به این که بعد از این که شما عمل به وظیفه‌تان کردید در راه تعلم گام برداشتید دیگر هی موالیان عظام‌تان را سؤال پیچ نکنید، هی در محذور نیاندازید، هی بگویند چرا؟ هی بگویند چرا؟ در این به خدمت شما عرض شود که دعای غیبت حضرت بقیة‌الله هم که عصرهای جمعه سفارش شده که هرچیزی را ترک می‌کنید این دعا را ترک نکنید که خیلی دعای پرقیمتی هم هست و مضامین بسیار خوب و بلندی در آن هست، آن جا هست که خدایا من را جوری کن که هی لِمَ و لِمَا نداشته باشم برای غیبت حضرت، که هی بگویم چرا آقا نمی‌آید؟ اوضاع این جوری است چرا نمی‌آید؟ هی نگویم لما و لما، لم و لما؛ من تسلیم باشم چون کار آن‌ها که طبق مصالح و این‌ها است. البته این که اظهار این بکنیم که خدایا اگر صلاح می‌دانی و ما مایل هستیم، دوست داریم، این‌ها درست است، اما این که هی بخواهیم اعتراض کنیم لم و لما داشته باشیم این درست نیست.

س: حاج آقا این در مقام تشریع حکم یعنی سؤال‌شان این بود که چرا حکم یعنی سؤال از انشاء حکم می‌کردند نه سؤال از این که فحص ...

ج: حالا این که اطلاق دارد، یعنی ندارد که «لکثرة سؤالهم» عن چی؟ از این که حکمی که جعل کردی این جا چی هست؟ چرا برای ما نمی‌گویی یا چرا جعل نمی‌کنی؟ همه‌ی این‌ها را می‌گیرد دیگر، کثرت سؤال می‌گوید نداشته باشید نسبت به، چون وقتی که انسان با یک حکیم علی الاطلاق روبرو هست و او می‌داند که مصالح را از هر لحاظ ملاحظه می‌کند و مشی آن بر طبق مصالح هست حالا این جا بیاید چی بگوید؟ هی بیاید سؤال بکنید، خب می‌گویند دیگر. سؤال به اندازه‌ی این که وظیفه این است که تعلّم بکنی خیلی خب، اما دیگر کثرت سؤال اگر وقتی سؤال کردی حضرت جواب نفرمود این دیگر سؤال کردن ندارد دیگر. خب سؤال کردی وظایف انجام شد، حالا که جواب ندادند خب شما طبق وظایفی که در صورت عدم وصول حکم هم وظایف شرعیه داریم، برائت داریم یا استصحاب یک مواردی داریم، یک مواردی اگر این‌ها هم نباشد حکم عقل است یا برائت عقلانی است به قول شهید صدر اگر چه حق الطاعه‌ای بشود انسان. بنابراین پس مفاد این روایات این نیست که اباحه احتیاج به جعل ندارد. به خصوص آن روایاتی که می‌فرماید هیچ واقعه‌ای نیست الا و این که خدا در آن حکمی دارد. خب مفاد آن روایات اتفاقاً عکس این می‌شود، هیچ واقعه‌ای نیست الا بر این که خدای متعال در او حکم دارد. حتی فرمود عرش خدش یک، بله این جا هم یک چیزی یادم آمد عرض بکنم بد نیست که مثلاً حالا کسی گوش کسی را این جوری بگیرد یک ذره فشار بدهد، این هم حکم دارد یا ندارد؟ یکی از آقایانی که در حوزه بود و خیلی هم بعضی کارهای خیلی خوب کرد برای حوزه، من جمله این که مسجد اعظم وقتی چندین سال شاید بود چقدر وقت بود که مسدود بود و این‌ها در زمان طاغوت، او با یک چیزی در مسجد اعظم را باز کرد. ایشان یک کسی به او گفته بود شما گوش فلان آقا را می‌توانی بگیری؟ یکی از بزرگان حوزه هست، اسم نمی‌برم، گفته بود آره. آن آقا برای درس تشریف می‌بردند از علمای بزرگ بودند آن آقا، می‌رود خدمت‌شان توی صحن شاید حضرت معصومه سلام الله علیها می‌گوید آقا اگر کسی یک کمی فشار بدهد مثلاً گوش کسی را این دیه دارد؟ آقا فرموده بود خب چقدر فشار داده باشد؟ تا می‌گوید چقدر فشار داده باشد دست می‌برد گوش آقا را می‌کشد، می‌گوید مثلاً این قدر. خب این به خدمت شما عرض شود که

س: آقا این روایت آن؟؟ سؤال است سؤال را برای پرسش می‌فرمایید یا نه سؤال به معنای نیاز و حاجت و مسألت بوده؟

ج: حالا اگر آن باشد که اصلاً جواب آخری است که سؤال یعنی تکدی کردن ...

س: سؤال یعنی خواهش، خواستن «انما هلك لكثرة سؤال الناس» ناس برای این که نیازشان زیاد است هی سؤال و مسألت دارند هلاک می‌شوند، این را من می‌گویم، نه این که بگویند سؤال و پرسش ...

ج: بله مثل این که «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلْسَائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»

س: بله سأل سائل، سأل نه این که پرسش کرد خواست خواهش است، یعنی به خاطر نیازش نیازمند هستند و خواهش ...

ج: بله کلمه‌ی سؤال مشترک لفظی است همین دوتا یا این دو معنا را دارد، حالا ایشان این سؤال را در این جا به همین معنای سؤال به معنای پرسش گرفته‌اند نه به معنای اظهار نیاز مادی در امور دیگر. حالا اگر کسی آن احتمال را هم بدهد حالا این صدر و ذیل حدیث را باید دید که حالا با کدام گاهی

س: ممکن است این هم در ??? سؤال یعنی خواستن، حالا خواستن یا حاجت مادی یا خواستن جواب یک مسأله‌ای ...

ج: اگر بگوییم برای جامع هم وضع شده ممکن است این‌طور بگوییم.

علی‌ای‌حال «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» به این هم نمی‌توانیم بالاخره استدلال بکنیم، حالا یا اگر سؤال را به معنای پرسش بگیریم حتماً باید مقیدش کنیم، اگر به معنای این بگیریم که کثرت این سؤال‌ها خودش مذموم باشد بله. بنابراین این فرمایش ایشان که می‌فرمایند که اباحه نیازی به جعل ندارد و مجعول شارع نیست استناد به این ادله برای اثبات این مطلب که ناتمام است. بلکه عرض کردیم که در مقام مقتضای بعض نصوص این است که هیچ مطلبی هیچ واقعه‌ای نیست الا این‌که شارع در آن حکم دارد. پس بنابراین حتی آن چیزهایی که ما به آن می‌گوییم مباح است یعنی وجوب ندارد، حرمت ندارد، کراهت ندارد، استحباب ندارد در آن‌جا هم شارع حکم دارد، حکم آن‌جایش چی هست؟ خب همین اباحه است.

س: شما منتهای فرمایش‌تان این شد که این مقید می‌شود به فحص، اما بعد فحص خب استدلالش می‌آید می‌گوید حلیت واقعیه است. می‌گوید اباحه جعل نمی‌خواهد، می‌گوید وقتی که عقلاء ...

ج: نه نه سکت، سکوت کرده نه این‌که، معنایش این نیست که، شارع که سکوت کرده نفرموده، یعنی پرده از واقع برداشته، نه این‌که در واقع اباحه هست.

س: نه نه، همان اباحه‌ای که عقلائی که خودتان فرمودید، تعریف می‌کند می‌گوید آقا اگر شما فحص کردید شارع ساکت بود آن اباحه‌ی عقلائی به‌جاست، خود عقلاء هم شاید همین ??? است مثلاً می‌گویند آقا ما بنایمان آن اباحه باشد مگر یک دینی آمد جدید یک حکومت جدید آمد می‌رویم فحص هم می‌کنیم. آقا بعدش همان اباحه‌ی خودمان را ادامه می‌دهیم.

ج: ندارد که آن اباحه، ربطی به آن ندارد، می‌گوید وقتی ساکت شده است شارع مقدس آن سکت، اسکتوا عما سکت، یعنی شما هم ساکت بشوید، نگویید شارع چی گفته، اسناد به شارع ندهید چیزی را، شما هم ساکت بشوید، یعنی قول به غیر علم نداشته باشید، اسناد به شارع ندهید. ندهید نه این‌که درواقع اباحه نیست، یعنی در مقام ظاهر چیزی نیست، یعنی الان که آمدید سؤال کردید شارع چیزی نفرمود شما هم ساکت بشوید، نگویید حکم شرع این است، شما هم ساکت بشوید. این می‌خواهد در بدعت‌ها را ببندد، این‌که بیخودی به شارع چیزی نسبت ندهید نه این‌که حکم شارع این است. شما چه می‌دانید؟ چون واقعاً به شارع چیزی نسبت دادن با توجه به این‌که ما واقف به مصالح و مفاسد نفس‌الامری و واقعی نیستیم خیلی مشکل است. مگر یک جایی که از واضحات و ضروریات و این‌ها باشد و الا چه جور می‌توانیم اسناد به شارع بدهیم؟

خب این مورد اباحه؛ منتها ایشان همین‌طور که عبارت را خواندم هم در مصباح‌الاصول هم در دراسات این‌جوری فرموده بودند که «مختص بالاحکام الالزامیه من الوجوب و الحرمة» این عدم جریان استصحاب مختص است به احکام الزامیه من الوجوب و الحرمة و اما غیر الالزامی فلا مانع من جریان الاستصحاب فیه. این هم محل سؤال است که مقصود شما فقط اباحه است؟ خب اباحه حالا قابل تصویر بود اما آن را هم نپذیرفتم. اما آیا در

استحباب و کراهت هم که شما می‌فرمایید همین‌جور است؟ آن‌جا هم استحباب عدم نداریم؟ خب استحباب که دیگر نمی‌شود مجعول شرع نباشد. حالا اباحه را بگوییم فرضاً این‌جوری است اما استحباب، اما کراهت، آن‌که مجعول شرع است، خب حالا یک چیزی مستحب بوده. بعد شک می‌کنیم در استحباب آن، یک حالت متیقن دارد که در آن صورت استحباب دارد. بعد شک می‌کنیم که این استحباب در فلان حالت که از قدر متیقن خارج می‌شود وجود دارد یا ندارد؟ خب استحباب بقاء استحباب بخواهیم بکنیم در این حالت. خب آیا این‌جا نمی‌توانیم بگوییم که یک زمانی برای این حصه مثل آن حصه شارع استحباب جعل نفرموده بود، حالا نمی‌دانیم جعل فرموده یا نه؟ خب استحباب عدم جعل استحباب می‌کنیم، استحباب عدم جعل کراهت می‌کنیم. این قسمت کلام این بزرگوار حالا اگر مقررین اشتباه نکرده باشند و طغیان قلم نباشد این‌جا، این هم محل اشکال است دیگر که نمی‌توانیم بپذیریم حتی اگر در اباحه را بپذیریم. حالا اباحه ممکن است کسی بگوید اما دیگر استحباب و کراهت را که نمی‌توانیم بگوییم مجعول شرع نیست و جعل ندارد جعل نمی‌خواهد. حالا اباحه را بگویید جعل نمی‌خواهد، اما این که نمی‌شود که.

خب این یک مثال یک مورد که جامع این‌ها گفتیم کجاست؟ ایشان مواردی که احتیاج به جعل ندارد و از طرف شارع جعلی سر نمی‌زند این را استثناء می‌فرماید، این کبری کلی. ما در این کبری هم اشکالی نداریم، خب بله اگر فرض داشته باشد این، این استثناء درست است بنحو کبری کلی اگر فرض داشته باشد که جاهایی که اصلاً حکمی باشد که احتیاج به جعل نداشته و جعلی از شارع سر نزده خب این‌جا استحباب عدم جعل معنا ندارد، چیزی که همه‌ی زمان‌ها یک‌جور بوده، خب این‌جا بله؛ اما انما الکلام در مثال این‌ها است که کجاست این؟ اگر حلیت را می‌گویید این است، اگر اباحه و کراهت می‌گویید، اگر کراهت و استحباب می‌گویید این است. یک مورد دیگر که از این‌ها اقرب است ایشان می‌فرمایند که طهارت هم همین‌جور، طهارت در مقابل نجاست، آن هم می‌گویند همین‌جور. مثلاً آب پاک است طاهر است «خلق الله الماء طهوراً» اگر معنای این طهور حالا همین طهارت فقهی باشد، بالاخره ادله‌ی فراوانی داریم که آب پاک است. حالا شک می‌کنیم که به مثالی که خود ایشان هم زدند بحسب دراسات گمان می‌کنم، این آب با دفع و با قوت مثل فواره ملاقات کرد با یک امر متنجسی، نجسی؛ آیا فقط موضع ملاقات متنجس می‌شود در صورتی که این آب قلیل باشد یا این عمود هم کلاً متنجس می‌شود. یا آب مثلاً در کتری هست آفتابه‌ای هست شما این را می‌ریزید توی دست کافر به قول، خب آیا کل این آب قلیل متنجس می‌شود یا نجاست فقط مختص به همان موضع ملاقات است؟ خب موضع ملاقات که چون لاقی النجس، لاقی المتنجس مشمول ادله‌ی انفعال می‌شود، اما آیا این عمود یا آن‌چه که در آن کتری موجود است، در آن آفتابه موجود است یا آن آبی که آن فواره دارد این چی؟ خب این‌جا اگر شک کردیم که این هم مشمول ادله هست یا مشمول ادله نیست چرا شک می‌کنیم؟ برای این‌که توی عرف در موارد شدت دفع در عرف سرایت نمی‌بینند در آن کثافات و نجاسات عرفیه‌ی خودشان این را نمی‌گویند اگر با یک کتری آب ریختی مثلاً روی یک چیز متنجس تمام آن آبی که، آن عمود و آبی که در کتری هست و همه‌ی این‌ها دیگر به خدمت شما عرض شود که

س: طهارت امکان ندارد ...

ج: بله؟

س: اگر این‌طوری بود دیگر آب کشیدن امکان نداشت ...

ج: چرا امکان داشت ...

س: فقط با آب کر ...

ج: نه، چون تنجس بالاستعمال للتطهير می‌گویند مانع نیست، فلذا شما همان قسمت، شما با چی دارید آب می‌کشید؟ با همانی که ملاقات کرده، آن که متنجس می‌شود بنفس ملاقات مثلاً، اما نجاست قبل‌التطهير است که مانع است، اما نجاست بالتطهير آن مانع نیست.

خب این‌جا به خدمت شما عرض شود که چون در عرف این‌جوری است، یا ما عرض کردیم بعید نیست اگر ابتعاد مورد ملاقات هم بعید نیست بگویم موجب عدم سرایت می‌شود. مثلاً یک آب خیلی است خیلی وقت‌ها هم پیش می‌آید توی جوی، مثلاً توی کوچه باران آمده یک آب خیلی است. ده متر این آب قلیل طول‌اش است، حالا آن سر آن ده متری حالا یک مثلاً با نجسی ملاقات کرد، عرف می‌گوید تمام این آب قلیل ولو ده متر فاصله دارد با آن‌جایی که ملاقات کرده، می‌گوید سرایت کرد؟ بله اگر همه‌ی این‌ها مجتمع باشد در یک‌جا مثلاً توی یک پاتیل باشد یا توی یک سطلی باشد این درست است، مورد روایات هم همه‌اش همین‌جور است یعنی تمام آب این‌جوری جمع است، اما آن‌جایی که این‌جوری نیست و ابتعاد دارد مورد ملاقات با، این‌جا هم به نظر می‌آید که عرف سرایت نمی‌بیند یا اگر کسی مثلاً فرض کنید این‌جوری باشد این‌جور آب ولو کر هم نیست، آن سر آن‌جا کسی آن‌جا را اجتناب بکند مردم می‌گویند که عجب آدمی هستی! چه ربطی دارد آن‌جا به این؟ خروج از ریِّ عقلائی می‌بیند کأنَّ.

خب حالا این موارد، حالا کسی شک کند بگوید در اثر این‌که عرف این‌جوری است یا احتمال می‌دهیم عرف این‌جوری است در اطلاقات ادله شک کنیم؛ ایشان فرموده استصحاب طهارت می‌توانیم بکنیم و این استصحاب طهارت معارضه پیدا نمی‌کند با استصحاب عدم جعل طهارت برای این که بگویید یک زمانی شارع، چرا؟ چون طهارت هم مثل حلیت مجعول شرع نیست وجود دارد، نجاست است که شارع باید بیاید جعل بکند.

س: این استصحاب تعبدی است یا استصحاب عقلائی است؟

ج: همین استصحاب تعبدی ...

س: خب الان این‌که طهارت که عقلائی بود چه‌جوری طهارت دومی می‌شود تعبدی؟

ج: مگر مستصحاب ما حتماً باید شرعی باشد؟

س: اثر شرعی که حتماً باید ...

ج: خب بله دارد، اثرش این است که فرموده اغسل مع چیزی که با طاهر شستی پاک می‌شود، فرموده «توضَّع مع الماء الطاهر» این‌ها آثارش است، طهارتش شرعیه نیست اما آثار شرعیه دارد. شارع بر بعضی از موضوعاتی که خود آن موضوع شرعی نیست آثار شرعی بار کرده.

خب این‌جا ایشان باز این‌جا می‌فرماید استصحاب عدم جعل جاری نمی‌شود. این‌جا بحث مفصلی دارد که دیگر ما حالا می‌خواهیم وارد این بحث مفصل هم بشویم مربوط به فقه

است یک مقداری‌اش که آیا طهارت تو نجاست خبیه هردو مجعول هستند و اصلاً معنایش چی هست؟ امران واقعیان هستند که کشف عنهما الشارع یا امران اعتباریان هستند یا یکی‌اش واقعی است و دیگری اعتباری است یا نه یکی‌اش واقعی است دیگری عدم آخر است؟ این‌ها بحث‌های مهمی است که آثاری هم دارد در فقه و این‌ها که مورد کلام واقع شده. خب بعضی‌ها می‌گویند طهارت و نجاست هردو امران وجودیان هستند و هردو مجعول هستند ولی واقعی هستند، مجعول تکوینی هستند نه شرعی و اعتباری و قانونی. طهارت یعنی آن مصفا بودن، نورانی بودن؛ نجاست کدارت تو کثافت و قذارت و این‌ها است و این‌ها امران واقعیان هستند. شارع که عالم به این چیزها هست برای ما کشف کرده، گفته خمر نجس است یعنی آقا درواقع این است اگر تو هم اشتباه می‌کنی اگر خیال می‌کنی و آن این‌طور است، آن این‌طور است. یا نه طهارت امر واقعی است نجاست عدم طهارت است یا نه، نجاست امر واقعی است طهارت عدم نجاست است یا برعکس طهارت واقعی است نجاست عدم طهارت است. این‌ها بحث‌های مفصلی است که دیگر در فقه جایگاهش است این‌جاها نکله الی آن‌جا و گمان می‌کنم محقق سیستانی دام‌ظله در این تقریرات استصحاب‌شان گمان می‌کنم که ایشان این‌ها را بحث مفصل، وارد این بحث‌ها هم شده ایشان. دیگر ما وارد این بحث‌ها نمی‌شویم چون جایش این‌جا نیست و نکله الی محله.

باز ایشان در طهارت حدیثیه هم همین را فرموده که طهارت حدیثیه هم مجعول شارع نیست. مثلاً کسی وضو داشته، غسل داشته خب این طهارت حدیثیه دارد آیا شک می‌کنیم بعد خروج المذی این طهارت باقی است یا باقی نیست؟ ایشان فرموده این‌جا هم استصحاب بقاء طهارت حدیثی داریم یا استصحاب عدم جعل طهارت حدیثیه بعد خروج المذی هم معارضه نمی‌کند. این دیگر خیلی پذیرفته شدن آن مشکل است که ما بگویم که طهارت حدیثیه هم مجعول شرع نیست ...

س: بقاءً نه حدوثاً ...

ج: نه مثل همان دیگر یعنی می‌گوید هست دیگر جعل ندارد این‌ها، اصلاً طهارت جعل ندارد خودبه‌خود هست ...

س: حاج آقا وضو را غسلتان و مسحتان می‌دانند دیگر ...

ج: نه نه، حالا آن حرف آخری است بله.

چون در باب طهارت حدیثیه دو مسلک است یکی این‌که طهارت و آن طهارت حدیثیه امرٌ مسببٌ و حاصلٌ از این غسلات و مسحات یا غسلات در غسل تو غسلات و مسحات در باب وضو. یکی دیگر این است که، که این شاید مسلک معروف عند القوم همین باشد که یک امر بسیط طهارت و حاصل می‌شود از این کار فیزیکی که الوضو علی وضو نور علی نور یک نوری ایجاد می‌شود به واسطه‌ی همین‌ها که اخیراً هم دیدم، سابقاً هم از مرحوم آیت‌الله مصباح در شب‌های ماه رمضان که ما نوجوان بودیم می‌رفتیم جلسات ایشان از ایشان شنیده بودیم ولی اخیراً توی کلام مرحوم میرزا آقا جواد تبریزی توی المراقبات دیدم که بعضی از کملین مثلاً می‌دیدند این نور که ایجاد می‌شد، وضو که می‌گرفتند این نور که ایجاد می‌شد را می‌دیدند با همین چشم مادی‌شان. خب این چیزی است که از این حادث می‌شود، عده‌ای هم می‌گویند نه، طهارت و نمی‌دانم این‌ها همین غسلات و مسحات است که من القائلین به این قول مرحوم محقق خوئی است که خود این طهارت است نه

چیز آخری. «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ» (مائده/6) خب همین وضو همین است و طهارت همین است. چه این را بگوئیم چه او را بگوئیم خب هر دو آن احتیاج به چی دارد؟ جعل دارد، حالا ایشان می فرماید این ها مجعول شارع نیست. خب حالا دیگر وقت مثل این که گذشته این کلام احتیاج یک مقداری تتمه ای دارد که در جلسه ی بعد ان شاء الله.

و صلی الله محمد و آله الطاهرين.